

ابو القاسم حبیب اللہی «نویس»

### امثال قدیم فارسی

عبدالملک ثعالبی نیشابوری در قسمت چهارم از کتاب یتیمۃ الدھر که آن را به شاعران خراسان و ماوراءالنھر اختصاص داده است از چند تن از شاعران اشعاری نقل میکند که امثال فارسی را در آن بعربی ترجمه کرده اند. اهمیت آن اشعار از این جهت است که شاید قدیمترین مآخذ برای امثال متداول در میان فارسی زبانان می باشد، زیرا شاعرانی را که ثعالبی در آن فصل از آنها شعر می آورد یا معاصر یا پیشتر از او بوده اند یعنی در قرن سوم یا چهارم میزیسته اند. بنابراین آن امثال در هزارسال پیش از این بین ایرانیان مشهور و متداول بوده است. بلکه بعقیده من آن امثال سابقه ای قدیمتر و ریشه ای عمیق تر دارد و به احتمال قوی از دوره های پیش از اسلام بوده است زیرا چنانکه میدانیم کلمات یا عبارات یا اشعاری که بعنوان مثل بکار برده میشود در هر زبان باید مدتها از استعمال آن بگذرد و سالها بر زبان مردم جاری شود تا به صورت مثل درآید و هیچگاه مثل یکمرتبه و ناگهان بوجود نمی آید.

نکته شایان توجه دیگر این است که بسیاری از این امثال که ثعالبی نقل کرده است امروز هم در بین فارسی زبانان مخصوصاً مردم خراسان بکار برده میشود و این نکته میرساند که بسیاری از عادات و رسوم امروز مردم ایران شبیه به عادات و رسوم هزارسال پیش آنهاست. اینک قسمتی را از

آنچه ثعالبی در باب چهارم از کتاب خود نوشته است نقل می‌کنم . ثعالبی در آن‌باب شاعری را بنام ابوالفضل السکری المروزی احمدبن محمدبن زید ذکر میکند و می‌نویسد «وی شاعر مرو و ظریف آن سرزمین است و او را اشعاری است نمکین که در آنها بسیاری از نکات و امثال را آورده است» سپس چند قطعه در موضوعات مختلف از او نقل میکند ، آنگاه می‌نویسد «او را مزدوجه‌ای است که در آن امثال فارسی را به عربی ترجمه کرده است» (مزدوجه در اصطلاح عربی همان نوع شعری است که ما آن را مثنوی می‌نامیم) سپس این ابیات را نقل میکند :

من رام طمسَ الشمسَ جهلاً اخطا الشمسُ بالتطيين لايفطى

مضمون مثل این است : آفتاب را با گِل نمیتوان پوشید .

احسنُ ما فى صفة الليل وجد الليل حبلی لیس يدري ما يلد

شب آّبستن است تا چه زاید . حافظ فرماید :

فريب جهان قصه‌ای روشن است بين تاچه زاید شب آّبستن است

من مثل الفرس ذوى الابصار الثوب رهن فى يد القصار

جامه گرو گازراست .

نال الحمار بالسقوط فى الوحل ماكان يهوى و نجا من العمل

خر در گِل افتاد و از بار کشیدن آسوده شد .

نحن على الشرط القديم المشترط لا الزق منشق ولا العير سقط

نه خیک پاره شده است و نه خر افتاده است .

فى المثل السائر للحمار قد ينهق الحمار للبيطار

گاهی خر برای بیطار نهیق می‌کشد .

العنز لايسمن الا بالعلف لا يسمن العنز بقول ذى لطف

بزغاله با علف سیر میشود نه با گفتار خوش .

آدمی فربه شود از راه گوش جانور فربه شود از راه نوش

جانور فربه به آب است و علف آدمی فربه به عز است و شرف  
 «مولوی»

البحر غمر الماء فی العیان والکلب یروی منه باللسان  
 دریا از زبان سگ آلوده نمی شود .

لاتک من نصحی فی اریاب مابعتک الهرة فی الجراب  
 گربه در جوال بتو نفروخته ام .

من لم یکن فی بینه طعام فماله فی محفل مقام  
 کسیکه در خانه اش سفره ای نباشد ، او را در هیچ محفل و مجلسی  
 مقام و منزلت نیست .

کان یقال من اتی خوانا من غیر ان یدعی الیه هانا  
 کسیکه بدون دعوت بر سر خوان کسی حاضر شود موهون و پست  
 میشود .

بعد از نقل این مزدوجه ثعالبی می نویسد : این شاعر در نقل امثال  
 فارسی به عربی بسیار خریص بوده است و غیر از مزدوجه مذکور ابیات  
 دیگری نیز در این باب دارد که آنها را نقل میکنم . و آن ابیات این است :

اذا وضعت علی الراس التراب فضع من اعظم التل ان النفع فیه تقع  
 اگر خاک بر سر میکنی ، از بزرگترین تپه ها بردار .

اذا الماء فوق غریق طفا فقاب قناة و الف سواء  
 آب که از سر گذشت چه یک وجب و چه هزار .

اذا لم تطق ان ترتقی ذروة الجبل لعجز فقف فی سفحة هكذا المثل  
 هرگاه نمی توانی به قله کوه بروی در پایین آن بایست .

اذا حاکم بالامر کان له خبر فقد تم ثلثاه ولم یصعب الامر  
 هرگاه حاکم در کاری بصیرت داشته باشد دوثلث از کار تمام است .

ماكنت لو اكرمت استعصى      لا يهرب الكلب من القرص  
 سگ از گرده‌نان نمی‌گریزد .  
 طلب الاعظم من بيت الكلاب      كطلاب الماء في لمع السراب  
 از خانه سگ استخوان جستن مانند آنست که از سراب آب بجویند .  
 ادعى الثعلب شيئاً و طلب      قيل هل من شاهد قال الذئب  
 به روباه گفتند شاهدت کو ، گفت دم .  
 من مثل الفرس صار في الناس      التبن يسقى بعلقة الاس  
 صدخار را برای گلی آب میدهند .  
 تبختراً خفاءً لما فيه من عرج      وليس له فيما تكلفه فرج  
 برای اینکه لنگی خود را پنهان کند با تبختر و تکبر راه میرود .  
 بعد از نقل این اشعار ثعالبی چنین می‌نویسد : این امثال فارسی مرا  
 بیاد قصیده دیگری افکند که نام گوینده آن را فراموش کرده‌ام و به مناسبت  
 مقام چند بیت از آن قصیده را نقل میکنم :  
 ما اقبح الشيطان لكفه      ليس كما ينقش او يذكر  
 شیطان بسیار زشت است لکن نه چنانکه او را نقش می‌کنند و وصف  
 می‌کنند .  
 يكفى قليل الماء رطب الثرى      والطين رطباً بله اسير  
 زمین نمناک با آب کمی سیراب میشود .  
 الى شفا النار اماشى اخی      لكننى ان خاضها اصدر  
 تا نزدیک آتش بابرادرم همراهی میکنم و اگر بخواهد خود را در آتش  
 افکند برمیگردم .  
 انتهز الفرصه في وقتها      والقط الجوز اذا ينثر  
 فرصت را از دست مده ، جوز را هر وقت افتاد جمع کن .

يطلب اصل المرء من فعله      ففعله عن اصله يخبر

اصل و نسب مرد را در کردارش جستجو کن .

كم ماكر حاق به مكره      و واقع في بعض ما يحفر

چاه کن در چاه می افتد .

فررت من قطر الى شعب      على بالوابل يشعجر

از باران به سنبل پناه بردم یا از چاله به چاه او افتادم .

ان تات عورا فتعاور لهم      وقل اتاكم رجل اعور

در شهر يك چشمان خود را يك چشم جلوه بده .

خذه بموت تفتنم عنده      الحمى فلا يشكو ولا يحار

اورا به مرگ بگیر تا به تب راضی شود .

الباب فانصب حيث ما يشتهي      صاحبه فهو به اخبر

در را همانجا بنشان که صاحب او میخواهد .

الكلب لا يذكر في مجلس      الا ترأى عند ما يذكر

سگ را هر جا نام ببری حاضر میشود .

بعد از نقل این اشعار **ثعالبی** از شاعر دیگری نام میبرد باسم ابو عبدالله

الضرير الأبيوردی (از وصف ضریر پیدا است که این شاعر کور بوده است)

سپس می نویسد: اورا شعری است در اهل ابیورد و قصیده ای است که

در آن امثال فرس را ترجمه کرده است، آنگاه چند بیتی از آن قصیده

می آورد:

صيامي اذا افطرت بالسحت ضلة      وعلمي اذا لم يجد ضرب من الجهل

روزه گرفتن من هرگاه با مال حرام افطار کنم گمراهی است . و دانش

من اگر سودمند نباشد نوعی از نادانی است .

وتزكيتي مالا جمعت من الربا      رياء وبعض الجود اخزي من البخل

و زکاة دادن مالی که از ربا جمع کرده‌ام رباکاری است و بسیاری از بخشش‌ها از بخل بدتر است.

كسارقة الرمان من كوم جارها تعود بها المرضى وتطمع في الفضل  
مانند زنی که از باغ همسایه انار بدزدد و آن انار را هنگام عیادت بیماران به آنها بدهد و از این کار طمع اجر و مزد داشته باشد.

الا ربّ ذئب مر بالقوم خاویاً فقالوا علاه البهر من كثره الاكل  
ای بسا گرگی که در حال گرسنگی از بین مردم گذشت و گفتند که از بس خورده‌است چنین راه می‌رود.

وكم عقق قدرا مشية قبجة فانسی ممشاه ولم یمش كالالحجل  
ای بسا زاغی که میخواست روش کبک بیاموزد روش خود را فراموش کرد و رفتار کبک را نیاموخت.

این بود آنچه ثعالبی از امثال فارسی نقل کرده بود. علاوه بر این در ترجمه ابوالفتح بستی شاعر و نویسنده معروف اشعاری از او در حکم و مواعظ و امثال می‌آورد که بسیاری از امثال فارسی بوده‌است و ما دو قطعه از آن را در اینجا نقل می‌کنیم.

لا يستحفن الفتى بعدوه <sup>ابداً</sup> و ان كان العدو ضئلاً  
ان القذى يوذى العيون قليله و لربّما جرح البعوض الفیلا

مضمون شعر اول را شیخ اجل سعدی چنین بیان کرده:

دانی که چه گفت زال با رستم گرد

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و همچنین مضمون شعر دوم: پشه چو پر شد بزند پیل را

و همچنین ثعالبی این قطعه را از ابوالفتح بستی آورده‌است:

من شاء عیشاً رخیا یستفید به فی دینه ثم فی دنیاہ اقبالا

فلینظرن الی من فوقه ادبا ولینظرن الی من دونه مالا  
این همان مضمونی است که رودکی پیش از او گفته است:  
زمانه پندی آزادوار داد مرا  
زمانه را چو نکو بنگری همه پند است  
به روز نیک کسان گفت غم مخور زنهار  
بسا کسا که به روز تو آرزو مند است  
لقد هنت من طول المقام ومن یقم طویلاً یهن من بعد ماکان مکرماً  
وطول مقام الماء فی مستقره یغیره لونا و ریحاً و مطعماً  
میگوید من از بسکه در میان آنها اقامت کردم خوار شدم و هر کس که  
زیاد در جایی اقامت کرد خوار میشود. آنگاه این مثل را می آورد:  
آب که در یکجا بماند گندیده میشود و رنگ و بو و طعم آن تغییر میکند.  
در لباب الالباب محمد عوفی این دو بیت را به دقتی نسبت میدهد که  
عین مضمون ابوالفتح بستی است و به عقیده اینجانب هر دو از مثل فارسی  
استفاده کرده اند. ابوالفتح میگوید: «مطالعات فرهنگی»  
من اینجا دیر ماندم خوار گشتم عزیز از ماندن دائم شود خوار  
چو آب اندر شمر بسیار ماند ز هومت گیرد از آرام بسیار